



ایمان عظیمی خبرنگار گروه فرهنگ

این روزها آدم‌ها، دسته‌ها و گروه‌ها ماهیت واقعی خودشان را نشان می‌دهند، به‌طوری‌که در این اثنا ممکن است ذهنیت افراد نسبت به دیگری در شرایط جنگی کاملاً تغییر کند. آن‌هایی که روزگاری به غلط «وطن‌دوست» و «وطن‌پرست» نامیده

دشمنت را بشناس و مخاطبش قراربده

وقتی نخستین واکنش‌ها نسبت به حمله تجاوزکارانه رژیم صهیونی به ایران بزرگ‌از طرف‌سلبریتی‌ها شکل گرفت کمتر کسی در میان این جمع پیدا می‌شد که به شکل صحیح و واضح اسرائیل و آمریکارا خطاب‌قرار دهد و یا محکوم کردن این دو جرنومه فساد و تبااهی از و طنش دفاع کند. این مسئله در جای خود در زمان مناسب قابل بررسی است، اما شیفعی کدکنی با حضور به موقعش در فضای مجازی، این جوراد میان ایرانیان منتقد و حتی مخالف جمهوری اسلامی تغییر داد و باعث شد صف عظیمی پشت پیام‌های او در صفحه اینستاگرامش در حمایت از ایران و نظام سیاسی آن شکل بگیرد تا جایی که عملا در جایگاه تر میم‌کننده شکاف‌ها بین دو طیف همسو و غیرهمسو با جمهوری اسلامی ایران عمل کند.
بله، استاد این کار رانه با جملات بویکی در بیان زیبایی‌های طبیعت و تاریخ چند هزارساله کشور ما، بلکه با مخاطب قرار دادن رژیم صهیونی و مزدوران وابسته ایران اینترنشنالی‌اش به سامان رساند و مردم را از هر گروه و دسته‌ای تا جایی که در توانش بود متحد کرد. در اینجا باید به ادمن صفحه اینستاگرامی این شاعر گرانقدر که با طراحی دقیق پشت‌ها، اهداف لازم را شناسایی و با موشک نقطه‌زن کلام استاد شیفعی کدکنی هدف قرار داد آفرین گفت. به بیان دیگر، خطاب قرار دادن



می‌شدند اکنون در خلوت و جلوت رنگ عوض کرده و به خدمت دشمن درآمده‌اند و برخی از آنها که خط‌کش نقدشان نسبت به حکومت‌حاضر و آماده بود، در خط مقدم دفاع از میهن شمشیر می‌زنند. به عبارت دیگر، در آزمون‌های سخت بشری و الهی است که مرز میان دوست و دشمن به روشنی مشخص می‌شود و شناخت عرصه دیگر مسئله‌ای غامض و پیچیده نیست. در این نقطه حساس از تاریخ کشور

اسطوره نمی‌میرد

اگر قرار بر مرگ اسطوره بود، الان حرف زدن از «ملت ایران» در مقام یک فاعل شناسا، قابل رویت و تاریخی سخنی گزاف بیش نبود. اسطوره نمی‌میرد، بلکه در ساحت‌های مختلف و در ظاهر متضاد بازتولید و احیا می‌شود و خودش را به منصه ظهور می‌رساند. بر همین اساس، شعرای ما در طول تاریخ زیست اسطوره‌ای و آرش‌وارشان شعر خود را بر پهنه این سرزمین استوار کرده‌اند و لحظه «خلق» را نشانمان داده‌اند. به‌سختی می‌توان به تعریفی دقیق، جامع و مانع از «اسطوره» و ساختار آن دست یافت ولی می‌توان به جرئت گفت که این مفهوم بر «روایت خلقت» و موجود شدن و هستی پیدا کردن چیزها اشاره دارد؛ در اینجا شاعر ایرانی و شعرش نیز ساحتی اسطوره‌ای پیدا می‌کند و احیاکننده بسپاری از مفاهیم خاک‌خورده و به حاشیه رفته است. اگر «سعدی» با اشعار خویش زبان فارسی نوین را پایه‌گذاری کرد، پُربیره نیست که بگویم شیفعی کدکنی «وطن» و آفرینش دوباره آن در میان مرده‌های دل‌پسته به غرب را زنده کرد و نام ایران را بر پیشانی این دسته از فارسی‌زبانان قرار داد. اسطوره یکجور منشور عملی هم محسوب می‌شود چون بر خلاف فلسفه

درباره استاد شفیعی کدکنی

واشعارش که در این روزها به‌سان موشک‌های ایرانی عمل می‌کند

گویند یکی است گوهرا این خاک

خط مقدم حاضر شوند و تعهدشان به مام میهن را هم‌راستا با احساس تعلیق خود به کار ببندند. در این میان، باید به نقش برجسته ادبا و پاسداران ایران فرهنگی اشاره کرد و از آنها توقع داشت که همچون استاد «محمّدرضا شفیعی کدکنی» موضع بگیرند. اما استاد شعرو ادب پارسی در فضای مجازی چه می‌گوید که او را نسبت به طیف خاصی از افراد مشهور متمایز می‌کند؟

صرفا در محدوده مباحث نظری جا نمی‌گیرد. بگذارید با بیان یک مثال، حرف خود را واضح بیان کنم. ایرانی بودن و ایرانی ماندن آداب و مناسک دارد و یکی از اصول اساسی آن نیز این است که ایرانی وطن‌پرست برای نشان دادن علاقه خویش به زادگاهش باید در ابتدا با وجود تمام ناملایمات، جان و قلبش برای این جغرافیا بتپد و سپس در این آب و خاک روزگار بگذراند، آن وقت است که حرف و عملش بر خلاف لاف‌زنان خارج‌نشین و ملی‌گرایان پوشالی – که تمام‌قد در خدمت استعمار و پسله‌های آن درآمده‌اند- با یکدیگر هارمونی پیدا می‌کند و ساختار اسطوره‌ایش هویدا می‌شود. با ذکر این مشخصات، محمدرضا شفیعی کدکنی منشور عملی ایمان و حکمت اخلاقی ایرانی بودن را در یک ساخت اسطوره‌ای می‌ریزد و تعریف جدیدی از ملت و وطن به مخاطبان و خوانندگان اینستاگرامی خویش ارائه می‌دهد که در نوع خود بی‌نظیر است. درحقیقت ایرانی بودن را اگر به مثابه یک ساحت اسطوره‌ای در نظر بگیریم باید آیین‌ها و اعمال آن را همچون استاد به‌جا بیاوریم تا هیچ شری فکر آسیب زدن به آن را نداشته باشد.

چيست اگرها و مگر/ خون می‌شود از خواندن آن جان و جگر». جان و دل بسیاری از ما این روزها برای وطن می‌تپد. نگران است وگاه غمگین و حتی نم اشکی دارد از زخم‌های نشسته بر جان او و مردمانش و حس غرور دارد از ایستادگی و مقاومتش در برابر آتش و نامردی و وطن‌دوستی مگر چيست؟ چیزی است جز پایداری در برابر هجوم بیگانه به هر تقدیر و روش؟ یک‌بار با کمان آرش و یک‌بار با دستان خالی فرنگیس حیدر پور. یک‌بار گلوله و یک‌بار با موشک. یک‌بار با سرودن شعر و ترانه در وصفش و دیگر بار با بازخوانی شاعرانه و ادبی قرن‌ها مقاومت ایرانی در تالطم هزاران نبرد. مهم آن است که به قول مرحوم استاد محمدعلی اسلامی ندوشن باور داشته باشیم که ایران از پای نمی‌افتد، می‌تپد و چون ققنوس از خاکستر خود برمی‌خیزد.

صرف کرده‌اند نمادی بود از احترامی که حضور ایشان در دانشگاه به آن مکان می‌بخشد. احترامی ریشه دوانده در پاسداشت خاک وطنمان، ایران؛ فرهنگ و هویت برای یک عمر و بالطبع برای چنین پاسداشتی باید از توجه به تن و جان خود گذشت. شاید به تعبیری بتوان گفت نوع برخورد شیفعی با آن مراسم و حضورش نمادی بود از این مفهوم که وقتی پای پاسداشت وطن و پاسدار فرهنگ و تاریخ وطن در میان باشد دیگر خودنمایی معنایی نخواهد داشت. حالا این روزها که به صفحه منتسب به ایشان در اینستاگرام نگاه می‌کنم و نوشتارهایی که به نقل از ایشان و یا دوستان ایشان در وصف وطن و مانایی و استقامت در برابر طوفان و کوران حوادث می‌خوانم بیش از پیش به این باور هفت‌ساله یقین پیدا می‌کنم. جایی در همین صفحه به نقل از ایشان در مطلع شعری خواندم: تاریخ مگر

خواستم برگردم و تذکری بدهم. راستش برگشتم اما چیزی دیدم که صدا را در گلویم خفه کرد. استاد شیفعی به مراسم آمده بود. همان‌جا کنارم روی پله‌های ورودی سالن نشسته بود روی زمین. آدمم بلند شوم و جایم را تعارف کنم که دیدم مسئولان برگزاری مراسم زودتر از من رسیده بودند و از آن‌ها اصرار و از استاد انکار و اگر درست خاطرم مانده باشد تا انتهای مراسم همان‌جا نشستند. عکسی که آن روز از این واقعه برداشته شد و هنوز هم در فضای نت می‌توان یافتش نمادی بود از رفتاری عجیب که ریشه در شخصیت ناب و تکرار ناشدنی ایشان داشت. همان که قدیمی‌ترها در قالب ضرب المثلّی در گوشمان خوانده بودند: شرف امکان بالمکین. حضور استاد شیفعی در مراسم بزرگداشت استاد محمد که عمر خود را در راه معرفی و پاسداشت سیاسی و فرهنگی ایران عزیز ما

و مگروطن دوستی چیست؟

حمید نورشمسی
روزنامه‌نگار، تاسو و کتابفروش

خاطره دوری از استاد شفیعی کدکنی دارم، خاطره‌ای متعلق به شاید هفت سال قبل که پررنگ‌تر از این روزها به کار مطبوعاتی مشغول بودم. اواخر آذر ماه بود و دعوت شده بودم به تالار فردوسی دانشگاه تهران برای بزرگداشت استاد محمد علی موحّد. به رسم همیشه در انتهای سالن نشسته بودم که بتوانم تمامی آنچه در پیش رویم رخ می‌دهد را در گزارش مطبوعاتی‌ام بنویسم. فکر کنم دو یا سه ردیف مانده به انتهای سالن. سخنرانان یکی پس از دیگری صحبت می‌کردند و من هم سخت مشغول نوشتن بودم و البته ناراضی از شلوغی و همه‌ه پشت سرم که باعث می‌شد صدا خوب به گوشم نرسد. ساعتی گذشت و این صدا به قدری زیاد شد که یک لحظه

نقیسه‌سادات موسوی
شاعر

چه کسی تهدید است؟ کشوری که در ۲۰۰ سال گذشته حتی یک جنگ را آغاز نکرده؟ یا کشوری که انگار نقشه خاورمیانه را با جدول حمله‌اش اشتباه گرفته و هر سال دمستش را به خون یک ملت دیگر آغشته می‌کند؟ نه، جدی می‌پرسم. ما کی تهدید بودیم؟ وقتی مصر در سال ۱۹۵۶ زیر تانک‌های اسرائیلی له می‌شد، ایران تهدید بود؟ وقتی در ۱۹۶۷، جنگ شش‌روزه باعث شد سرزمین‌های عربی در چشم‌برهم‌زدنی زیر چکمه اسرائیلی‌ها بيفتد، ایران تهدید امنیت خاورمیانه بود؟ اما این‌ها کافی نبود. سوریه هم از این سفره خون بی‌نصیب نماند. جولان را گرفتند، هنوز هم نگهش داشته‌اند. هر روز، هر شب، اگر حوصله‌شان سر برود، چند موشک هم برای دمشق می‌فرستند. این هم لابد نشانه صلح‌طلبی است! و اردن؟ بله، آنها هم در ۱۹۶۷ طعم آتش اسرائیل را چشیدند. با این همه، تیر رسانه‌های غربی هنوز هم یکی است: «ایران تهدید امنیت منطقه‌ای است.» آن‌وقت، اسرائیل دقیقا چه چیزی است؟ نماینده سازمان ملل؟

افغانستان دوران طالبان نیستیم. ما سوریه‌ای نیستیم که آسمانش برای هر جنگنده‌ای باز باشد. ایران اگر تا به حال ساکت مانده بود، از ضعف نیست. از حکمت و درایتی است که تاریخ، بارها در برابرش سر تعظیم فرود آورده. اما صبر هم اندازه‌ای دارد. بیش از این صبر کنیم، معنایش سکوت در برابر جنایت خواهد بود. و ایران، هیچ‌گاه در برابر ظلم ساکت نماند. از فلسطین تا لبنان، از یمن تا عراق، ما در کنار ملت‌ها ایستاده‌ایم. نه با هواپیمای جنگی، نه با بمب‌های خوشه‌ای، بلکه با حمایت، با همبستگی، با دفاع مشروع. این تفاوت ما با تهدید واقعی خاورمیانه است. ما برای امنیت منطقه، تهدید نیستیم؛ ما ضامن امنیت آنیم. و آن‌هایی که بیمارستان می‌زنند، کودک می‌کشند، آوار تولید می‌کنند و بعد نگران امنیت پدر و مادرشان در ویلاهای تل‌آویو می‌شوند، اگر دنبال تهدید می‌گردند، کافی است آینه‌ای جلوشان بگیرند. ما تهدید نیستیم. ما آن صدایی هستیم که وقتی همه دنیا سکوت کرده، فریاد می‌زند: غزه تنها نیست. لبنان تنها نیست. فلسطین هنوز زنده است. آن وقت می‌گویند ایران تهدید امنیت خاورمیانه است!

همین خانم هوتوولی چندی پیش بمباران مدارس و بیمارستان‌های غزه را توجیه کرد و گفت: «زیر هر خانه، مسجد و مدرسه‌ای ممکن است تونلی باشد.» این جمله را قاب کنید، بزنید به در دفتر هر تحلیلگر بین‌المللی که هنوز فکر می‌کند اسرائیل «دموکراسی خاورمیانه» است. در مقابل، ایران چه کرده؟ نه در ۲۰۰ سال گذشته آغازگر جنگی بوده، نه به هیچ کشوری تجاوز کرده، نه دست‌درازی به سرزمین دیگران کرده، نه حتی در بدترین شرایط، تعهداتش به ملت‌های همسایه را فراموش کرده. با این حال، همیشه در تیرها، در قطع‌نامه‌ها، در بیانیه‌های مطبوعاتی، یک جمله ثابت است: «رفتار ایران تهدیدی برای امنیت خاورمیانه است.» دروغی بزرگ، اقتدر تکرار شده که خودش را به‌جای واقعیت جا زده. اما عده‌ها و استاد، فریاد می‌زنند: اگر تهدیدی هست، جایی باید دنبال آن گشت که بمب روی مدرسه می‌افتد و توجیهش این است که «شاید زیرش تونل باشد!» ایران تهدید نیست، بلکه ایران توان دفاع از خود را دارد. و این دو با هم فرق دارند. ما کشوری هستیم با نزدیک به ۱۰۰ میلیون جمعیت، با یک مجموعه نظامی-صنعتی بسیار پیشرفته که مشترانش از اروپا تا آسیا صف کشیده‌اند. ما غزه نیستیم. ما